

نقش متغیرهای سیستمیک در جنگ ایران و عراق

اکبر مهدی‌زاده^(۱)

این متغیرهاست که از نظر اندیشمندان مزبور، در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی واحدهای سیاسی نقش مهمی دارد. این متغیر به منزله متغیر مستقلی به تشریح رفتار واحدهای تشکیل‌دهنده نظام کمک شایانی می‌کند. اهمیت این متغیر، به ویژه پس از گسترش ارتباطات بین‌المللی و وابستگی متقابل کشورها، بیشتر شده است.

رفتار سیاست خارجی واحدهای سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد. محیط خارجی، به ویژه ساختار قدرت و نفوذ در نظام بین‌الملل ممکن است آثار ژرفی بر جهت‌گیریها یا هدفهای کلی یک دولت در برابر دیگر کشورها داشته باشد؛ از این رو، می‌توان ویژگیهای عمده هر نظام بین‌المللی را به منزله مجموعه‌ای از متغیرها برای کمک به توضیح جهت‌گیریها، هدفها و کنشهای مشخص واحدهای سیاسی تشکیل‌دهنده آن نظام به کار برد.

هر نظام بین‌المللی ساختار مشخص، ترکیب ویژه‌ای از قدرت و نفوذ یا شکل‌های پایدار روابط میان واحدهای مسلط و فرمانبردار دارد. گاه شاخص ساختار نظام، تمرکز قدرت در یک دولت است؛ دولتی که در آن زمان بر دیگران تسلط دارد. گاهی ممکن است قدرت میان تعداد زیادی از دولت‌ها به طور کاملاً یکسانی توزیع شده باشد، به گونه‌ای که هیچ‌یک از آنها هیچ‌گاه نتواند بر دیگران مسلط شود یا واحدهای دیگر را رهبری کند یا ممکن است ساختار مزبور دو یا چند قطبی باشد که در آن، دو یا چند بلوک سازش‌ناپذیر از دولت‌ها، که هر یک از سوی دولت‌های قوی‌تر رهبری می‌شوند، در برابر یکدیگر صف‌آرایی کنند.^۱

مقدمه

هدف از نگارش نوشتار حاضر فراهم آوردن چهارچوب تحلیلی علمی و منظمی برای بررسی نقش متغیرهای سیستمیک (یا نظام بین‌الملل) در فرآیند جنگ تحمیلی است. مهم‌ترین پرسشی که در پژوهش مزبور بدان پاسخ داده خواهد شد این است که آیا ساختار نظام بین‌الملل در آغاز، تطویل و پایان جنگ تحمیلی نقش داشته است یا خیر؟ در اینجا کوشیده‌ایم پاسخ این پرسش را بیشتر به صورت بررسی تطبیقی خط مشیهای دو بازیگر اصلی نظام بین‌الملل، امریکا و شوروی در قبال جنگ ارائه دهیم.

الف) مبانی نظری پژوهش

سیاست خارجی به مثابه حوزه‌ای که بین سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل (یا نظام داخلی دولت‌ها و نظام بین‌الملل) قرار دارد، از هر دو حوزه تأثیر می‌پذیرد. از مجموعه این دو حوزه و نیز از خود فرآیند سیاست‌گذاری خارجی متغیرهای مختلفی در شکل‌گیری رفتارهای سیاست خارجی واحدهای سیاسی نقش ایفا می‌کنند.

به دنبال گسترش تکامل معرفت روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه پس از ظهور روش رفتارگرایی در این حوزه مطالعاتی، بخش در خور توجهی از تلاشهای نظریه پردازان و اندیشمندان سیاست خارجی صرف دسته‌بندی و نظم بخشیدن به متغیرهای مزبور شده است. در این زمینه، نظریه‌های مختلفی نیز ارائه شده است.^۱ متغیر نظام بین‌الملل یا به عبارتی، متغیرهای سیستمیک یکی از

(۱) دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

شدید از آن، در مواردی بر آن تأثیر نیز می گذاشت؛ بنابراین، ارائه هرگونه تحلیلی از علل آغاز، تطویل و پایان جنگ مزبور بدون توجه و مطالعه روی ساختار نظام دو قطبی امکان‌پذیر نخواهد بود. البته، متغیرهای سیستمیک مقولات متنوعی، مانند حقوق بین‌الملل، اتحادیه‌ها، سازمانهای بین‌المللی، بازیگران دولتی و فراملی، نهادهای بین‌المللی و غیره را شامل می‌شوند، اما نوشتار حاضر، تنها به متغیر ساختار نظام دو قطبی، به‌ویژه اهداف و استراتژیهای دو ابر قدرت امریکا و شوروی می‌پردازد. همان‌طور که پس از این نیز مشخص خواهد شد، اهداف، رفتار و استراتژیهای این دو ابر قدرت در قبال جنگ تحمیلی، دست‌کم، در تطویل و پایان این جنگ تأثیر بسزایی داشت، ضمن آنکه باید یادآور شد که در اینجا، به نقش متغیرهای داخلی و ملی در تطویل و پایان جنگ اشاره‌ای نخواهد شد.

ب) خط مشی‌های امریکا در قبال جنگ

در مورد اهداف و خط‌مشی‌های امریکا در قبال جنگ ایران و عراق دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است. اگر بخواهیم این دیدگاهها را در سه مقوله آغاز، تطویل و پایان جنگ دسته‌بندی کنیم، مطمئناً، دیدگاهها و نظریات موجود در مورد نقش امریکا در آغاز جنگ ابهام بیشتری دارند. در اینکه پیروزی انقلاب اسلامی منافع دولتمردان و واشنگتن را در داخل ایران و در سطح منطقه به خطر انداخت، تردیدی نیست. در واقع، طبیعی بود که با توجه به سیر تحولات انقلاب اسلامی، به‌ویژه پس از جریان تسخیر سفارت امریکا و نیز حادثه طیس، ایالات متحده در تحریک عراق به تهاجم به ایران و نشان دادن چراغ سبز به حکومت بعثی نقش مهمی ایفا کرد. البته، نقش امریکا در طولانی کردن جنگ به‌ویژه در پایان بسیار آشکارتر است که به صورت علمی و عینی مطالعه و بررسی می‌شود.

۱) دوره‌های مختلف استراتژی امریکا

استراتژی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی باید در

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در بستر نظام دو قطبی صورت گرفت. به عبارتی، در این دوران، ساختار نظام بین‌المللی (وضعیت قدرت میان بازیگران بزرگ و کوچک) شکل دوگانه‌ای داشت. برای شناخت دقیق‌تر این ساختار، پاسخ به چند پرسش مفید است:

- ۱) دستور کار بین‌المللی را چه کسی تعیین می‌کرد؟
 - ۲) در چانه‌زنی بر سر مسائل جهانی و منطقه‌ای، کدام بازیگران معمولاً تعیین‌کننده بودند یا نفوذ زیادی داشتند؟
 - ۳) کدام بازیگران از تواناییهای لازم برای شکل دادن به راه‌حلها برخوردار بودند و در وضعیتهای بحرانی می‌توانستند با استفاده از زور راه‌حلی را تحمیل کنند؟
 - ۴) تصمیمهای چه کسانی در زمینه داخلی و سیاست خارجی بیشترین اثر را در خارج داشت؟
- با استفاده از معیارهای مزبور می‌توان مشاهده کرد که ساختار نظام بین‌المللی معاصر قشریندی شده و در آن، تعداد کمی از دولتها به منزله رهبر مشخص شده بودند و تعداد زیادی از دولتهای دیگر ضروتاً، از تصمیمهای این رهبران متأثر بودند، به‌ویژه در مورد مسئله صلح و امنیت بین‌المللی به معنای کلی، شوروی سابق و ایالات متحده، جهان را به شکلی درآورده بودند که در بسیاری از ابعاد، دو قطبی بود. در واقع، این سیاستهای دو ابر قدرت بود که زمینه بسیاری از برخوردهای کوچک‌تر را پدید می‌آورد. بیشتر مسائل مربوط به جنگ و صلح در سطح جهانی به طریقی شدیداً، تحت تأثیر تصمیمها و اقدامات دو ابر قدرت قرار داشت. در مورد مسائل کلی‌تر، مانند کنترل تسلیحات، تکثیر سلاحهای هسته‌ای، ثبات اتحادها و ارائه انواع جدید سلاحها نیز گرایشها و اعمال مهم واقعی آنهایی بودند که ابر قدرتها اتخاذ می‌کردند یا انجام می‌دادند؛ بنابراین، جهان از نظر قدرت و توانایی تعیین نتایج مسائل اصلی مربوط به جنگ و صلح نیز، شکل دو قطبی داشت.^۳

ساختار نظام دو قطبی به شکلی که توضیح داده شد، تأثیر درخور توجهی بر رفتار سیاست خارجی واحدهای سیاسی در عصر جنگ سرد داشت. جنگ تحمیلی به منزله نمودی از رفتار دو کشور ایران و عراق در فضای جنگ سرد و در بستر چنان نظامی شکل گرفت که در عین تأثیرپذیری

**رفتار سیاست خارجی واحدهای سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد؛
و محیط خارجی، به‌ویژه ساختار قدرت و نفوذ در نظام بین‌الملل آثار ژرفی
بر جهت‌گیریها یا هدفهای کلی یک دولت در برابر دیگر کشورها دارد**

تحول در یک عنصر (تبدیل ایران از متحد منطقه‌ای به دشمن) هدف مقابله با تهدیدهای انقلاب اسلامی نیز به مجموعه اهداف سابق امریکا (مقابله با شوروی، تضمین جریان نفت از تنگه هرمز و حمایت از امنیت و ثبات متحدان منطقه‌ای واشنگتن) افزوده شده بود. این هدف، به ویژه به دلیل آنکه توازن قدرت در منطقه در نتیجه سقوط حکومت شاه به نفع شوروی سابق تغییر یافته بود، اهمیت ویژه‌ای داشت. در چنین شرایطی و با وجود گروگانهای امریکایی در ایران، روابط نه چندان خوب ایالات متحده با حکومت عراق و عدم ثبات حضور نیروهای نظامی امریکایی در منطقه، ایالات متحده صرفاً می‌توانست نظاره‌گر تهاجم نیروهای عراقی به ایران باشد.

چهارچوب استراتژی کلان این کشور در صحنه بین‌المللی تجزیه و تحلیل کرد. در این دوران، مهار توسعه طلبی کمونیزم و زوال تدریجی قدرت شوروی راهبرد اصلی دولتمردان واشنگتن بود. بر همین اساس، امریکا در منطقه خلیج فارس سیاست دو ستونی‌ای را طراحی کرد که بر پایه تعامل با حکومت‌های ایران و عربستان سعودی اجرا می‌شد. دو هدف اساسی این سیاست عبارت بودند از: الف) مهار توسعه طلبی کمونیزم؛ و ب) تأمین امنیت صدور انرژی از منطقه به کشورهای صنعتی. با وقوع انقلاب اسلامی و سقوط حکومت شاه سیاست مزبور نیز فرو پاشید. به قدرت رسیدن حکومتی مخالف منافع امریکا در ایران از یکسو و تهاجم شوروی به

شورای امنیت ملی امریکا خطاب به کاخ سفید یادآور شد: «امریکا برای احیای موقعیت خود در خلیج فارس باید ضمن ممانعت از نفوذ رو به رشد شوروی در این منطقه و پیروزی احتمالی ایران در جنگ، از طرح پرچم گذاری کشتیهای کویت حمایت و مانع از فروش اسلحه به ایران شود»

به‌رغم منافعی که تهاجم عراق به ایران می‌توانست برای ایالات متحده داشته باشد، به ویژه تحدید تأثیرگذاری انقلاب اسلامی، دولتمردان کاخ سفید نسبت به این اقدام نگرانیهای خاصی داشتند. با توجه به تجربه تلخ جوامع غربی در جریان بحرانهای نفتی دهه ۷۰، به خطر افتادن جریان صدور نفت از منطقه و نیز افزایش قیمت این منبع ارزشمند انرژی مهم‌ترین نگرانی امریکا بود؛ موضوعی که با افزایش حملات ایران و عراق به امکانات نفتی یکدیگر و نیز نقش مسلط ایران در تنگه هرمز شدت می‌یافت. همچنین، از نظر سیاستمداران امریکایی، پس از تهاجم شوروی به افغانستان، این جنگ گام مهم دیگری برای افزایش نفوذ شوروی در منطقه محسوب می‌شد.

از نظر اجرایی و راهبردی نیز، ایالات متحده در سالهای آغازین جنگ با مشکلات متعددی روبه‌رو بود. در آن سالها، شیخ‌نشینهای منطقه به حضور امریکا در منطقه چندان تمایلی نداشتند. همچنین، زمینه به کارگیری جدی نیروهای واکنش سریع نیز چندان مهیا نبود؛ بنابراین، در شرایط مزبور، امریکا به طور مستقیم، به منطقه دسترسی نداشت و در شرایطی نبود که سیاست یکجانبه‌ای را در پیش گیرد. به همین دلیل، در آغاز جنگ، سعی داشت از طریق فعال شدن سازمان ملل و کشورهای منطقه، نوعی

افغانستان از سوی دیگر، کل منطقه را با تحولات ژرفی روبه‌رو کرد که برآیند آنها به خطر افتادن منافع امریکا در منطقه بود؛ از این رو، نخبگان فکری و ابزاری واشنگتن پس از پشت سر گذاشتن شوک ناشی از این تحولات به ارزیابی مجدد سیاست خود در منطقه پرداختند. نتیجه این ارزیابی اعلام دکترین کارتر در ۲۳ ماه ژانویه سال ۱۹۸۰ بود. در این دکترین، کارتر به صراحت اعلام کرد: «هرگونه تلاشی از جانب نیروهای خارجی برای اعمال کنترل بر منطقه خلیج فارس به منزله تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحده محسوب خواهد شد و چنان تهاجمی با هرگونه ابزار ضروری و از جمله با نیروی نظامی پاسخ داده خواهد شد».^۴ برای اجرای، ایالات متحده سازمان ویژه‌ای (فرماندهی مرکزی ایالات متحده)^(۱) را به منزله نیروی واکنش سریع در سال ۱۹۸۳ تأسیس کرد که در تسهیل حضور نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس در اوج جنگ ایران و عراق (سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸) نقش اساسی داشت. هدف اصلی از تأسیس این سازمان طراحی و هماهنگی عملیتهای نظامی امریکا در آسیای جنوب غربی و نشان دادن تعهد امریکا به ثبات در منطقه بود.

در واقع، جوهره اهداف ایالات متحده در منطقه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی چندان دگرگون نشده و تنها با

(1) CENTCOM

آمدن حکومت انقلابی ایران با واشنگتن، نگرانی از سیطره حکومت بعث بر منطقه که می توانست نفوذ شوروی را افزایش دهد، نگرانی متحدان منطقه ای آمریکا از اهداف مرموز و جاه طلبیهای حکومت بعثی صدام، به هم ریختن معادلات در بازار انرژی و نفتی در صورت تسلط عراق بر منابع انرژی ایران و به هم ریختن اوضاع داخلی ایران که می توانست بی ثباتی منطقه را باعث شود، به پیروزی نهایی عراق در جنگ مایل نبودند. آنچه در این دوره برای دولتمردان کاخ سفید اهمیت داشت، عبارت بود از:

- ۱) حفظ توازن قدرت بین ایران و عراق به نحوی که هیچ کدام از آنها برنده نهایی نباشد و در عین حال، قدرت هر دو به یک اندازه به مرور زمان تحلیل رود؛
- ۲) جلوگیری از نفوذ شوروی و بهره برداری مسکو از جنگ؛
- ۳) جلوگیری از تأثیر جنگ بر جریان انرژی و نفت از منطقه؛
- ۴) بهره برداری از منازعه دو کشور برای افزایش نفوذ آمریکا در منطقه و در دو کشور و نیز تأمین منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا در منطقه (به ویژه فروش تسلیحات)؛ و
- ۵) تأمین امنیت اسرائیل و کشورهای محافظه کار و متحد عرب.

رفتارها و خط مشی های آمریکا طی سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۵، دقیقاً برای دست یابی به اهداف مزبور طراحی شده بودند. به همین دلیل، طی این سالها، سیاست آمریکا در قبال ایران با دو عنصر اصلی تهدید و تطمیع همراه بود. در حالی

آتش بس را به سود عراق برقرار نماید. در جمع بندی نهایی می توان گفت که در آغاز جنگ، آمریکا از سیاست و ابزار مشخصی در منطقه بهره نمی برد. شاید در این دوره، که سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ را شامل می شد، آمریکا بیشتر مترصد نتیجه تحولات اولیه جنگ، به ویژه پیشرویهای نظامی عراق بود.

دوره دوم استراتژی آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۵ را شامل می شود. به طور مشخص، این دوره از آزادسازی خرمشهر که نقطه عطفی در روند جنگ تحمیلی بود، آغاز می شود. در حالی که پیش از این رویداد، حکومت ریگان به رغم لحن یکجانبه گرایانه و انجام برخی از اقدامات نظامی اقدام ویژه ای برای تغییر سیاست سلف خود در قبال جنگ و منطقه انجام نداده بود، پس از آزادسازی خرمشهر و تغییر وضعیت جنگ به نفع ایران، دولتمردان کاخ سفید سیاست خود را تغییر دادند و پس از برقراری روابط دیپلماتیک با عراق، مناسبات دوجانبه را گسترش دادند. همچنین، مقامات امریکایی اقدامات وسیعی را برای جلوگیری از فروش تسلیحات به ایران آغاز نمودند و از سوی دیگر، به حجم کمکهای خود به عراق افزودند. البته، جلوگیری از به هم خوردن توازن قدرت در منطقه و حفظ روند فرسایشی جنگ هدف نهایی آمریکا از گرایش به عراق و حمایت از این کشور بود. شاید مقامات آمریکا بنابر دلایل مختلفی مانند امیدواری به کنار



که مقامات امریکایی در چهارچوب عنصر نخست (تهدید)، اقداماتی، مانند جلوگیری از فروش تسلیحات به ایران، ایجاد محدودیتهای سیاسی و اقتصادی مختلف در سطح بین‌المللی، حمایت‌های علنی و غیرعلنی از عراق و دیگر کشورهای متخاصم ایران را انجام می‌دادند، در چهارچوب عنصر دوم، متمایل بودند به نحوی با حکومت ایران کنار بیایند و نفوذ گذشته خود را بازیابند. شاید بتوان جریان مک‌فارلین را بارزترین نمونه این عنصر از سیاست امریکا در دوره مورد بررسی دانست.

دولت ریگان که در دوره نخست ریاست جمهوری خود به‌رغم اتخاذ سیاست‌های خشن در قبال جمهوری اسلامی ایران موفق نبود و از طرفی، در آزادسازی اتباع خود در لبنان ناتوان می‌نمود، تصمیم گرفت در این دوره، سیاست خود را در قبال ایران بازنگری کند؛ بنابراین، شورای امنیت ملی امریکا مأمور شد تا مطالعات لازم را در این زمینه انجام دهد. بدین ترتیب، رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیت ملی ریگان، از کارشناسان شورا درخواست کرد که درباره دو مسئله تجدید نظر در روابط ایران و امریکا و نیز راه‌های آزادسازی گروگان‌های امریکایی مطالعات و بررسی‌های لازم را به عمل آورند و نتیجه آن را گزارش دهند.^۵

کارشناسان شورای مزبور به این نتایج دست یافتند:

- ۱) در جنگ ایران و عراق اگر ایران برنده نهایی نباشد، بازنده نیز نخواهد بود.
- ۲) آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان تنها با اعمال نفوذ ایران امکان‌پذیر است.
- ۳) هر نوع تغییر در روابط ایران و امریکا، تنها در زمان حیات امام خمینی (ره) امکان‌پذیر می‌باشد.
- ۴) نیاز شدید ایران به قطعات یدکی تسلیحات خود شرایط مناسبی را فراهم آورده است تا امریکا در قبال تأمین بخشی از نیازمندیهای تسلیحاتی ایران، زمینه لازم را برای برقراری رابطه با این کشور و حتی آزادی گروگانها فراهم کند.
- در نتیجه، با همکاری سیا و شورای امنیت ملی امریکا و با دستور رئیس‌جمهور، اقدام برای برقراری تماس با

مقامات ایران آغاز شد. در نهایت، پس از تلاش‌های زیادی که بیشتر از طریق واسطه‌های تسلیحاتی صورت گرفت، در تاریخ ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵، هواپیمای حامل مک‌فارلین و همراهانش با تعدادی از قطعات یدکی سلاحهای استراتژیک و نیز هدایای دیگریته تهران وارد شد، اما روند مذاکرات مقامات امریکایی در ایران آن‌طور که پیش‌بینی شده بود، پیش‌رفت و بعدها، انتشار خبر آن از سوی مقامات ایرانی جنجال بزرگی را در امریکا ایجاد کرد که به رسوایی دولت ریگان منجر شد.^۶

دوره سوم استراتژی ایالات متحده در قبال ایران دوره زمانی بین سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ را شامل می‌شود. در این دوره، عنصر تهدید در سیاست ایالات متحده قوت گرفت و در نهایت، این کشور را به مقابله مستقیم با ایران به تعبیری جنگ کم‌شدت و پایان دادن به جنگ به هر قیمت ممکن سوق داد.^۷ این دوره، تنها دوره‌ای بود که خط مشیها و رفتارهای امریکا کاملاً شفاف شد و به‌طور مشخص، شکل تهاجمی به خود گرفت. دلایل تغییر سیاست امریکا در قبال جنگ ایران و عراق، به ویژه ایران عبارت بودند از:

- ۱) رسوایی ناشی از ماجرای مک‌فارلین که به معنای پایان یافتن روش مذاکره و مسالمت‌آمیز بود؛
 - ۲) تغییر موازنه جنگ به نفع ایران و به خطر افتادن حیات حکومت بعثی؛
 - ۳) تغییر شرایط بین‌المللی و تحولات ژرف در ساختار نظام دو قطبی؛
 - ۴) تهدید جدی امنیت انرژی و تأمین نفت از منطقه؛ و
 - ۵) تلاشها و اقدامات عراق برای بین‌المللی کردن جنگ.
- رسوایی ناشی از ماجرای مک‌فارلین افزون بر تبعات منفی‌ای، که در داخل امریکا برای دولت ریگان به بار آورد، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز پیامدهایی منفی داشت. به‌خطر افتادن اعتبار امریکا در نزد متحدان منطقه‌ای خود مهم‌ترین پیامد منطقه‌ای این ماجرا بود که به صورت جدی، در مورد تعهد امریکا برای تأمین امنیت و ثبات خود به شک افتاده بودند. دولت ریگان خود را در تنگنایی می‌دید که تا سال ۱۳۶۶ همچنان، ادامه داشت و از شدت آن کاسته نشد.

بهبود مناسبات دو بلوک شرق و غرب

در سالهای پایانی جنگ و کاهش فضای رقابتهای ایدئولوژیک بین دو ابر قدرت با وجود منافع هر کدام از آنها در منطقه، از جمله عوامل تأثیرگذار در پایان دادن به جنگ ایران و عراق بود

تلاش‌های ایران برای جلوگیری از برتری عراق در جنگ نفت کشها و تلاش کویت برای پرچم گذاری مجدد کشتیهایش باعث شد تا منازعه دریایی در خلیج فارس جنبه بین‌المللی پیدا کند

خلیج فارس فشار آورد و تدارکات نفتی غرب را تهدید کند.^۱

بدین ترتیب، همان گونه که ملاحظه شد از یک طرف، ماجرای مک فارلین و خبر تحویل پنهانی سلاح به ایران به بروز بحران در روابط واشنگتن با دولتهای خلیج فارس منجر شد. از سوی دیگر، تصرف فاو از سوی نیروهای ایرانی نیز دوباره عراق و کویت را در معرض تهدیدهای واقعی و جدی قرار داد و به آغاز و گسترش جنگ نفت کشها و حملات فزاینده به کشتیهای بی طرف و دولتهای جنوب خلیج فارس انجامید. در نتیجه، امریکا با تغییر سیاست خود کوشید اعتبارش را مجدداً بازسازی کند. بدین ترتیب، به دعوت کویت برای اسکورت نفت کشتهای این کشور در خلیج فارس پاسخ مثبت داد و تعداد زیادی از کشتیهای جنگی خود را به سوی خلیج فارس روانه کرد.

بدین صورت، تحول مهم دیگری که در دوره مورد بررسی اتفاق افتاد، گسترش جغرافیایی و حتی شدت جنگ بود که فراتر از ایران و عراق، قدرتهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد. نتیجه چنین وضعیتی افزایش تعداد بازیگران در صحنه جنگ بود، بدان معنا که در پیشبرد روند جنگ و پایان آن، تنها عراق و ایران نمی‌توانستند تعیین کننده باشند. در واقع، اگر تجاوز را تنها عراق آغاز کرده بود و اگر هم دو کشور در ادامه آن نقش داشتند، در پایان یافتن جنگ، بازیگران دیگر شاید بیش از دو طرف اصلی ایفای نقش کردند.

عراق پس از شکستهایی که در عملیات زمینی داشت و نیز برای وارد کردن دیگر کشورها به جنگ (به منظور دست‌یابی به اهداف مورد نظر خود) به سرعت جنگ نفت کشها را آغاز کرد. این حملات در آغاز تنها اهداف دو کشور را در بر می‌گرفت، اما در ادامه، به کشورهای دیگر کشیده شد که این نقطه عطفی در روند جنگ محسوب می‌شد. سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ اوج حمله به کشتیهای و نفت کشتهای کشورهای دیگر بود؛ بنابراین، شوروی و غرب اقدامات باز دارنده‌ای را آغاز کردند. البته، اقدامات شوروی شکل مواجهه با ایران را به خود نگرفت،

بعد از این ماجرا، دولت ریگان از تلاش خود برای برقراری ارتباط با گروههای میانه‌رو در ایران دست برداشت و به جای آن، با اتخاذ سیاستی افراطی تصمیم گرفت به هر نحو ممکن به جنگ پایان دهد و بدین ترتیب، اعتبار خود را باز یابد.

تحول مهم دیگر در دوره مورد بررسی، تحولات جبهه‌های جنگ و موفقیت‌های نظامی ایران بود. البته، این موفقیتها از سال ۱۳۶۱ و با فتح خرمشهر آغاز شده بود، اما تفاوت مهمی که دستاوردهای نظامی سال ۱۳۶۱ با موفقیت‌های سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ داشت، این بود که در آن سال، موفقیت‌های مزبور برای آزادسازی مناطق اشغالی ایران انجام می‌شد، اما در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶، دستاوردها و اقدامات نظامی ایران حیات حکومت بغداد را به خطر انداخته بود، حتی برخی از کشورهای منطقه نیز به شدت احساس خطر می‌کردند. آنچه در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ اتفاق می‌افتاد، می‌توانست به بر هم خوردن کامل موازنه قدرت در منطقه به نفع ایران منجر شود؛ احتمالی که نه تنها برای امریکا و متحدان غربی و عرب آن، که حتی برای شوروی و متحدان آن نیز مطلوب نبود. در این دوره تصرف شبه جزیره فاو، مهم‌ترین نماد پیروزیهای نظامی ایران بود.

عملیات تصرف فاو، که از اواخر سال ۱۳۶۴ آغاز و در سال ۱۳۶۵ به نتیجه رسید، جدی‌ترین حرکت ایران در داخل عراق بود. تصرف این شبه جزیره بدان علت اهمیت داشت که از یکسو دروازه بصره محسوب می‌شد و از سوی دیگر، با سرزمین کویت هم مرز بود، ضمن اینکه تصرف آن دسترسی عراق به خلیج فارس را نیز به صورت جدی تهدید می‌کرد و موقعیت استراتژیک مهمی به ایران می‌بخشید. به طور خلاصه، پیشروی موفقیت‌آمیز ایران برای این کشور سه نتیجه عمده داشت:

الف) عراق را کاملاً از خلیج فارس جدا می‌کرد؛
 ب) به ایران امکان می‌داد که از جنوب به بصره حمله کند؛ و
 ج) قطع خطوط اصلی ارتباطی عراق و کویت یا حتی انجام حملات آبی - خاکی را به کویت برای ایران ممکن می‌کرد. همچنین، این امکان را به ایران می‌داد که بر دولتهای جنوب



کویت درخواست مشابهی را نیز از شوروی به عمل آورده بود تا بدین ترتیب، به حمایت خارجی بیشتری در برابر اشکال مختلف تهدید دست یابد. امریکا به دلیل کاهش واکنش‌های شدید نسبت به ماجرای مک‌فارلین، برای این اقدام تمایل بیشتری داشت. کاخ سفید از گروه طراح امنیت ملی درخواست کرد تا برای امریکا مشخص کنند که چگونه موقعیت خود را در خلیج فارس حفظ کند. گروه مزبور به این نتیجه رسید که امریکا باید با انجام سلسله اقدامات مهم و جدیدی، مجدداً موقعیت خود را در منطقه احیا کند و نفوذ رو به رشد شوروی و خطر پیروزی احتمالی ایران را کاهش دهد. این گروه به امریکا توصیه کرد که از طرح پرچم‌گذاری نفت کشتها حمایت، از فروش اسلحه به ایران جلوگیری و با کمک اعضای مهم شورای امنیت سازمان ملل مذاکرات اولیه صلحی را پیشنهاد کند تا بدین ترتیب، موضوع منع فروش اسلحه مطرح شود.

در اوایل سال ۱۳۶۶، کویت قرارداد رسمی پرچم‌گذاری را با امریکا به امضا رساند. از نظر کویت، استفاده از پرچم‌های امریکا و شوروی مزایای دیگری هم داشت و آن اینکه، ناوگان دریایی این کشور از حمایت هر دو ابرقدرت برخوردار است. در نتیجه این اقدام، امریکا و شوروی برای یافتن راه حلی برای پایان دادن سریع به جنگ بیشتر تحت فشار قرار گرفتند.

بدین ترتیب، تلاش‌های ایران برای جلوگیری از برتری عراق در جنگ نفت کشتها و تلاش کویت برای پرچم‌گذاری مجدد کشتیهایش باعث شد تا منازعه دریایی در خلیج فارس جنبه بین‌المللی پیدا کند. در آغاز، این امر با

اما باعث شد که دخالت فعال امریکا در خلیج فارس تسریع شود. از سوی دیگر، ماجرای فروش پنهانی سلاح به ایران آشکار و در نتیجه، دولت ریگان مجبور شد با واکنش سیاسی شدید ناشی از آن مقابله و برای حفظ روابط دوستانه با دولتهای عرب منطقه اعتبار سیاسی و نظامی خود را احیا کند. همچنین، با پیشروی ایران در منطقه فاو، خطر حمله این کشور به جنوب عراق و حتی به کویت وجود داشت.

به هر حال، مسئله اصلی پیش روی مقامات امریکایی، نه شدت جنگ نفت کشتها، بلکه خطرهای مؤثر بر امنیت عرضه نفت به غرب بود. در آن زمان، بیش از ۱۷ درصد از نفت مورد نیاز غرب از تنگه هرمز می‌گذشت، حتی در دوره اشباع نفتی، منطقه خلیج فارس خریدار هفت میلیارد دلار از کالاهای امریکا بود، ۶۳ درصد از ذخایر نفتی آزاد جهان، بیش از ۲۵ درصد از کل نفت معامله شده در جهان و ۳۰ درصد از نفت مورد استفاده کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی و ۶۰ درصد از نفت ژاپن را تأمین می‌کرد. مسئله احساس خطری که کویت از سوی ایران می‌کرد نیز، اهمیت ویژه‌ای داشت. با توجه به اهمیت منابع انرژی کویت، واشنگتن نمی‌توانست خطرهای موجود در سناریوی تسلط مستقیم ایران به کویت و متمایل شدن کویت و عربستان به ایران در صورت عدم برخورداری از حمایت امریکا را نادیده بگیرد؛ از این رو، تعجب آور نیست که دولت ریگان هر روز موارد بیشتری از درخواستهای کویت را مبنی بر حمایت و پرچم‌گذاری مجدد نفت کشتیهایش می‌پذیرفت.^۹

ایر قدرت منافع خاص خود را در منطقه تعقیب می‌کردند، اما این منافع بیش از آنکه جنبه ایدئولوژیک داشته باشد، ماهیت ملی گرایانه‌ای داشتند. از سوی دیگر، در سالهای آخر جنگ ایران و عراق، نشانه‌های فروپاشی شوروی نیز پدیدار شده بود و نخبگان فکری و اجرایی واشنگتن، خود را برای رویارویی با تحولات نوین در ساختار نظام بین‌الملل و البته، بهره‌برداری از این فرصت تاریخی آماده می‌کردند.

مطالعه‌ای در تاریخ روابط بین‌الملل و سیر شکل‌گیری و فروپاشی نظامهای بین‌المللی نشان می‌دهد که فروپاشی هر نظام بین‌المللی با بحرانهای خاصی همراه است. این بحرانها که ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی ساختاری دارند، از کلیت نظام گرفته تا اجزای تشکیل‌دهنده آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از زمانی که نظامی فرو می‌پاشد تا زمان شکل‌گیری نظام جدید، محیط بین‌المللی در شرایط هرج و مرج و تنش آمیز قرار دارد که در آن، قواعدی که رفتارهای واحدهای سیاسی را تنظیم کند، وجود ندارند. چنین شرایطی خطرناک‌ترین و بحران‌زاترین شرایط است که می‌تواند محیط بین‌المللی (عرصه تعاملات واحدهای سیاسی و دیگر بازیگران) را با آشفتگیهای زیادی روبه‌رو کند. برای نمونه، بحران یوگسلاوی و منازعه خونین جوامع این کشور، بحرانها و منازعات مختلف در کشورهای آسیای میانه و قفقاز (منازعه قره‌باغ، جنگ داخلی تاجیکستان و گرجستان و منازعه چین) و بحرانهای داخلی در برخی از کشورهای اروپای شرقی، از جمله بحرانهایی اند که در نتیجه فروپاشی نظام دو قطبی شکل گرفتند.

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که نفس فروپاشی نظامی و شرایط پس از آن، بحرانهای متعددی را در پی دارد. حال اگر این بحرانهای نوین با بحرانهای قدیمی (بحرانهای مربوط به نظام بین‌الملل سابق) ترکیب شوند، می‌توانند شرایط خطرناکی را ایجاد کنند. به همین دلیل، سیاست‌گذاران امریکا و برخی از متحدان آن با آگاهی از این مطلب و با پیش‌بینی فروپاشی شوروی قصد داشتند

رویارویی ایران و شوروی آغاز شد، اما طولی نکشید که درگیری ایران با امریکا شدت گرفت. البته، شوروی ضمن آنکه بسیار مراقب بود به روابطش با ایران خللی وارد نشود، با اخطار شدیدی در صدد واکنش به بین‌المللی شدن جنگ برآمد و بنابه گزارشی، با فرستادن پنجاه هواپیمای جنگی به قسمتهای مختلف مرزهای شمالی ایران قدرت هوایی خود را به رخ این کشور کشید. از سوی دیگر، انگلستان نیز اعلام کرد در صدد است تا ناوگان دریایی خود را افزایش دهد. همچنین، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۶ یکی از نفت‌کشهای شوروی منهدم شد و بعد از چند روز، عراق به ناوچه امریکایی استارک حمله کرد که در نتیجه آن، ۳۷ امریکایی جان خود را از دست دادند.^{۱۰}

حمله به استارک پیامدهای مختلفی در داخل امریکا و در منطقه داشت، اما شاید استوار شدن عزم امریکا برای حمایت از کشورهای متحدش در منطقه، به ویژه کویت و پایان بخشیدن به جنگ از جمله پیامدهای حمله مزبور در سطح منطقه محسوب می‌شد که کاملاً برخلاف انتظار ایران بود. امریکا همچنین، توانست تا حد زیادی دیگر کشورهای غربی، به ویژه انگلستان را به عرصه منازعه وارد کند. این تمایل، به ویژه پس از اصابت مین به کشتی بریجتون به شدت افزایش یافت. در اوایل سال ۱۳۶۷، نه تنها کشورهای غربی، بلکه کشورهای منطقه نیز رویاروی ایران قرار گرفته بودند و روز به روز، درگیری ایران با این کشورها و امریکا افزایش می‌یافت. حادثه خونین مکه و سرنگونی هواپیمای ایرباس ایران از سوی ناو جنگی امریکا را می‌توان اوج این درگیریها دانست.

به منزله نکته نهایی در این بخش از نوشتار حاضر یادآوری این نکته هم خالی از لطف نخواهد بود که در این دوره (سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷)، در اتخاذ سیاست تهدید آمیز از سوی امریکا و شدت بخشیدن به مواجهه با ایران برای پایان دادن به جنگ، تحولات ساختار نظام دو قطبی نیز کم‌تأثیر نبود. در این سالها، مناسبات دو بلوک شرق و غرب به نحو فزاینده‌ای بهبود یافته بود و دیگر فضای رقابتهای ایدئولوژیک بین دو ابر قدرت حاکم نبود. البته، هر دو

تصرف شبه جزیره فاو بدان علت اهمیت داشت که از یکسو دروازه بصره محسوب می‌شد و از سوی دیگر، با سرزمین کویت هم مرز بود، ضمن اینکه تصرف آن دسترسی عراق به خلیج فارس را نیز به صورت جدی تهدید می‌کرد و موقعیت استراتژیک مهمی به ایران می‌بخشید

بحرانهای مربوط به نظام دو قطبی را حل و فصل کنند. از جمله این بحرانها جنگ ایران و عراق بود که اصولاً، به عصر نظام دو قطبی تعلق داشت و باید با پایان آن عصر پرونده این منازعه خونین نیز بسته می‌شد.

ج) خط مشیهای شوروی در قبال جنگ تحمیلی

تأملی در عملکرد دستگاه سیاست خارجی شوروی سابق طی جنگ ایران و عراق حاکی از نوعی سیاست گذاری ماهرانه و هوشمند است. این نوع سیاست گذاری باید با ظرافت و تبصری خاص عوامل و متغیرهای متعددی را آنچنان با هم در می‌آمیخت که:

- ۱) منافع ملی و فراملی مسکو را تأمین می‌کرد؛
 - ۲) هر دو کشور عراق و ایران را در کنار شوروی نگه می‌داشت؛
 - ۳) نفوذ و بهره‌برداری آمریکا از این جنگ را کاهش می‌داد؛
 - ۴) نفوذ بیشتر شوروی در منطقه خلیج فارس را باعث می‌شد؛ و
 - ۵) کمترین هزینه را برای مسکو در پی داشت.
- اتخاذ سیاستی با ویژگیهای مزبور پیچیدگیهای ویژه‌ای داشت.

۱) مراحل سیاست خارجی مسکو در قبال جنگ

مناسبات شوروی سابق و عراق از سال ۱۹۵۸ به بعد سیر صعودی داشته است. به قدرت رسیدن حکومت بعثی، تقویت هر چه بیشتر مناسبات مزبور را باعث شد. با امضای پیمان مودت و همکاری بین دو کشور در سال ۱۹۷۲ روابط دو طرف به اوج خود رسید. طی این پیمان، هر دو کشور متعهد شدند که در مواقع خطر، یکدیگر را یاری دهند و از ورود به اتحادیه متخاصم بهره‌نند. این پیمان سنگ بنایی برای همکاریهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دو کشور محسوب می‌شد که در عین حال، نفوذ شوروی را در منطقه خلیج فارس تقویت می‌کرد.

به دنبال تهاجم عراق به ایران، شوروی در وضعیت پیچیده‌ای قرار گرفت. از یکسو، وجود پیمان مودت بین این کشور و عراق و سابقه مناسبات نزدیک دو کشور ایجاب می‌کرد که مقامات مسکو از حکومت عراق

پشتیبانی کنند. به این متغیر باید متغیر روابط مسکو با کشورهای عرب و تلاش برای جلب اطمینان آنها را نیز اضافه کرد. از سوی دیگر، وقوع انقلاب اسلامی در ایران و روی کار آمدن حکومتی ضد غربی در کنار تهدیدهای بالقوه‌ای که برای شوروی داشت، فرصتهای بالقوه زیادی را نیز ایجاد کرده بود. قطع نفوذ آمریکا در ایران، کاهش نفوذ این کشور در منطقه خلیج فارس، افزایش نفوذ مسکو در تهران و تأمین منافع مختلف سیاسی و اقتصادی و بهره‌برداری از شعارها و مواضع ضد امپریالیستی ایران از جمله این فرصتهای طلایی بودند. چنین شرایطی وضعیت پیچیده‌ای را پدید می‌آورد و مستلزم اتخاذ سیاست ظرفی بود که بتواند به نحوی روابط شوروی را با هر دو کشور ایران و عراق حفظ کند.

البته، اتخاذ چنین سیاستی در مواردی عنصرهای متناقضی را در درون خود پرورش می‌داد، اما نتیجه آن در سطحی کلان و در بلندمدت موفقیت آمیز بود. در نتیجه این سیاست، طی هشت سال جنگ تحمیلی، زمامداران مسکو توانستند به رغم فراز و نشیبهای زیاد مناسبات خود را با عراق و ایران حفظ کنند، از طریق فروش تسلیحات به هر دو کشور منافع اقتصادی عظیمی به دست آورند، نفوذ آمریکا را در منطقه، به ویژه تا سال ۱۳۶۶ کاهش دهند و تا حدی اعتماد کشورهای عرب را جلب کنند. مجموعه این دستاوردها تأثیرات مثبتی نیز در سطح بین‌المللی و در توازن قدرت بین دو ابرقدرت برای شوروی به همراه داشت.

اما از نظر روشی، رفتار مسکو در برابر جنگ ایران و عراق را می‌توان در سه مرحله زمانی بررسی کرد:

- ۱) مرحله اعتراض به عراق (سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱)؛
 - ۲) مرحله چرخش به سوی عراق (سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶)؛ و
 - ۳) مرحله همکاری با همه طرفها (سالهای ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷).
- در مرحله نخست، که با آغاز تهاجم همه جانبه عراق به خاک ایران آغاز شد، مواضع روسها آمیزه‌ای از بی طرفی و گرایش به ایران بود. از نظر مقامات شوروی سابق، این تهاجم در بدترین زمان ممکن صورت گرفت. در شرایطی که مسکو درگیر تهاجم خود به افغانستان بود، روابط مودت

حمله به استارک پیامدهای مختلفی در داخل آمریکا و در منطقه داشت، اما شاید استوار شدن عزم آمریکا برای حمایت از کشورهای متحدش در منطقه، به ویژه کویت و پایان بخشیدن به جنگ از جمله پیامدهای حمله مزبور در سطح منطقه محسوب می‌شد



۲) انقلاب اسلامی ایران به رغم تمامی تفاوت‌های بنیادینش با ایدئولوژی کمونیستی شوروی، در یک نکته با آن وجه اشتراک داشت و آن مخالفت با امریکا و ستیز با امپریالیزم غرب بود. برای روسها حمایت از تهاجم عراق به ایران و دشمنی با انقلاب اسلامی می‌توانست از نظر ایدئولوژیک هزینه‌هایی داشته باشد و اعتبار آن را به ویژه در میان کشورهای جهان سوم مخدوش کند.

۳) روسها بر این نکته واقف بودند که به دلیل عمق مناسبات آنها با عراق، مقامات بغداد قدرت مانور زیادی در تجدید روابط با شوروی ندارند؛ بنابراین، ارتقای مناسبات با ایران در دستور کار آنها قرار گرفته بود.

در دوره دوم مورد بررسی پژوهش حاضر (سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶)، وقوع تحولاتی چرخش مواضع آنها را باعث شد.

۱) پیروزی بزرگ ایران در فتح خرمشهر مهم‌ترین این تحولات بود که به منزله نقطه عطفی مسیر تحولات جنگ را تغییر داد. همانند کشورهای غربی و عرب، روسها نیز نگران پیروزی احتمالی ایران و قدرت‌یابی جمهوری اسلامی بودند. این امر می‌توانست ثبات جمهوری مسلمان نشین شوروی سابق و حتی افغانستان را برهم بریزد و نفوذ ایران را در مناطق مزبور افزایش دهد.

۲) عامل دیگر در چرخش مواضع مسکو، موفقیت ناچیز این کشور در افزایش نفوذ در ایران بود. برخلاف تصور مقامات کرملین، دشمنی و مخالفت جمهوری اسلامی با امریکا و غرب الزاماً، گرایش این کشور به بلوک شرق را در پی نداشت. رهبران انقلابی ایران به همان اندازه امپریالیسم غرب به امپریالیسم شرق نیز حمله می‌کردند.

آمیز با عراق به اوج خود رسیده بود و وقوع انقلاب در ایران فرصتی طلایی را برای روسها به منظور بهبود روابط با ایران و کاهش نفوذ امریکا در منطقه ایجاد کرده بود، چنین تهاجمی برای شوروی دردسر ساز بود؛ بنابراین، نمی‌توانست رضایت مسکو را در پی داشته باشد. از این رو، مقامات کرملین ضمن اعلام بی‌طرفی در آغاز جنگ از یکسو به انتقاد از اقدام عراق پرداختند و از سوی دیگر، رهبران شوروی، از جمله برژنف رسماً، به ضرورت پایان جنگ از طریق مذاکره تأکید کردند. همچنین، در اقدامی که نارضایتی شدید حکومت بعثی و حتی کشورهای عرب را در پی داشت، صادرات اسلحه به عراق را قطع کردند. البته، این اقدام ارسال اسلحه به صورت مستقیم را شامل می‌شد و صدور تسلیحات به عراق به صورت غیرمستقیم و از طریق متحدان شوروی در بلوک شرق و در خاورمیانه همچنان تداوم داشت.^{۱۱}

در تبیین دلایل اتخاذ سیاست مزبور از جانب مسکو می‌توان به سه نکته مهم اشاره کرد:

۱) برای روسها کسب نفوذ در ایران اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. مرزهای طولانی ایران با شوروی و خلیج فارس، پتانسیلهای اقتصادی عظیم ایران با جمعیتی زیاد و بازاری بزرگ‌تر، مواضع و شعارهای ضد امریکایی ایران، دفع تهدیدهای بالقوه ایران در جمهوریهای مسلمان نشین شوروی از طریق برقراری روابط دوستانه با تهران، تأثیرگذاری ایران برافغانستان، از جمله جذابیت‌های ایران برای مقامات کرملین بود. در صحنه بین‌المللی نیز، افزایش نفوذ در ایران می‌توانست به بهبود موازنه قدرت بین‌المللی به نفع شوروی منجر شود.

یکی از اصول نظام دو قطبی، حمایت اعضای یک بلوک در مواقع خطر بود و قواعد نظام مزبور حمایت شوروی از عراق را ایجاب می کرد

عین حال، از میزان حمایت‌های نظامی مسکو از عراق چیزی کاسته نشد. همچنین، در این دوره، شوروی با اسکورت نفت کشتی‌های کویتی و افزایش حضور خود در خلیج فارس، که نارضایتی ایران و نگرانی غرب را در پی داشت، کوشید تا از میزان نفوذ و تأثیرگذاری امریکا بکاهد، اما نکته جالب درباره تحولات این دوره آن بود که به دنبال جنگ نفت کشتی‌ها و کشانده شدن جنگ به سطح منطقه، در نهایت، منافع غرب و شوروی در نقطه‌ای با هم گره خورد و آن پایان دادن به جنگ بود. به همین دلیل، در این دوره، تلاش مشترک امریکا و شوروی را برای تصویب قطع نامه ۵۹۸ شاهدیم که در اعمال فشار بر ایران برای پذیرش آن، روسها نیز نقش مهمی را ایفا کردند.

بدین ترتیب، ملاحظه شد که در طی جنگ تحمیلی مقامات شوروی سیاست پیچیده‌ای را در پیش گرفتند که به‌رغم دشواریهای آن و نقاط ضعفی که داشت، دستاوردهای مثبتی برای دستگاه سیاست خارجی مسکو به ارمغان آورد. در بازی با حاصل جمع پیچیده شوروی با غرب، مقامات کرملین توانستند با هر دو طرف منازعه (ایران و عراق) و حتی در مقطعی دو طرف دیگر منازعه (امریکا و کشورهای عرب) همکاری داشته باشند و مناسبات دو جانبه را برای تأمین منافع خود ارتقا بخشند. بازی با چهار طرف منازعه به صورتی که تمامی آنها برای مبارزه با یکدیگر به دنبال جلب همکاری شوروی باشند و همه هم از این همکاری احساس رضایت کنند، تنها هنر دستگاه دیپلماسی کرملین بود.

نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه‌گیری از نوشتار حاضر به نقش متغیرهای سیستمیک در رفتار سیاست خارجی دو کشور ایران و عراق در سالهای پایانی جنگ اشاره می‌کنیم. شیوه پایان دادن به جنگ ایران و عراق مطالعه موردی جالبی را در زمینه میزان و اهمیت تأثیرگذاری متغیرهای سیستمیک، به ویژه ساختار نظام بین‌الملل فراهم می‌آورد. در واقع، اگر در آغاز و تطویل جنگ عمدتاً متغیرهای فردی و شخصیتی (برای نمونه، ویژگی شخصیتی صدام، مانند جاه‌طلبی و

۳) تحولات داخلی ایران که سرکوب حزب توده (مهم‌ترین مجرای نفوذ شوروی در ایران) و نیز اخراج دیپلمات‌های شوروی را به جرم جاسوسی در پی داشت، روسها را به شدت رنجیده خاطر کرد. بدین موارد حمایت ایران از مجاهدین افغان را نیز می‌توان افزود.

۴) پیمان مودت شوروی و عراق سند اعتبار شعارها و خط مشیهای مسکو محسوب می‌شد. در واقع، چنانچه روسها در قبال پیشرویهایی ایران در خاک عراق، اقدامی جدی انجام نمی‌دادند، جدیت آنها در دفاع از یکی از متحدانشان و پایبندی به معاهده مزبور زیر سؤال می‌رفت. این امر به دلایل تبلیغاتی و پرستیژی هم که شده، پیامدهای منفی زیادی در بین کشورهای متحد و هم پیمان شوروی در پی داشت. یکی از اصول نظام دو قطبی، حمایت اعضای یک بلوک از همدیگر در مواقع خطر بود. قواعد نظام مزبور نیز حمایت شوروی از عراق را ایجاب می‌کرد.

۵) اقدامات و تبلیغات مقامات بغداد نیز در گرایش به غرب، به ویژه امریکا زمینه نگرانی روسها را فراهم کرده بود.

بدین ترتیب، در نتیجه تحولات مزبور در مرحله دوم، چرخش مسکو به سوی عراق را شاهدیم. البته، در دوره پیش نیز، هیچ‌گاه، مناسبات دو کشور قطع نشد و حمایت‌های شوروی از عراق همچنان ادامه داشت، اما در دوره جدید، این حمایتها شدت یافت. مقامات کرملین ارسال تسلیحات به عراق را در سطح وسیعی از سرگرفتند، به نحوی که عراق به صورت بزرگترین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی شوروی در جهان سوم درآمد.^{۱۱} در این دوره، برای مدتی روابط شوروی با ایران مختل شد (هرچند هیچ وقت قطع نشد) و تبلیغات منفی در رسانه‌های شوروی علیه ایران افزایش یافت. در دوره سوم، که با به قدرت رسیدن گورباچف در کرملین و سالهای پایانی جنگ همراه بود، روسها کوشیدند روابط خود با ایران را بهبود بخشند که در این مسیر، افزون بر افزایش همکاریهای اقتصادی و سیاسی مهم‌ترین اقدامی که مقامات شوروی انجام دادند، وتوی قطع نامه پیشنهادی امریکا برای تحریم تسلیحاتی ایران بود؛ اقدامی که رنجش خاطر عراق و دیگر کشورهای عرب را باعث شد،^{۱۲} اما در

بنیادگرایی اسلامی بود که البته، با منافع شرق و غرب و نیز حکومت‌های محافظه کار منطقه منافات داشت.

۳) حوزه ژئوپلیتیک و استراتژیک منازعه که در یکی از حساس‌ترین نقاط برخورد دو بلوک شرق و غرب قرار داشت و محل شدیدترین رقابتهای دو بلوک محسوب می‌شد.

۴) منافع مالی عظیم، به ویژه فروش تسلیحات که به دلیل طولانی شدن جنگ جذابیت خاصی می‌یافت.

غیره)، متغیرهای نقش (نقش متصور رهبران و جوامع دو کشور)، متغیرهای اداری (ساختار حکومت‌های دو کشور) و متغیرهای ملی (مانند مسائل ژئوپلیتیک و اختلافات ایدئولوژیک و ارضی) نقش داشتند، مطمئناً، در پایان جنگ متغیرهای سیستمیک بیشترین نقش را ایفا کردند، به نحوی که این جنگ دست کم، در آن مقطع زمانی به رغم میل باطنی ایران پایان یافت. در یک هماهنگی بی‌نظیر همه بازیگران اصلی بین‌المللی و منطقه‌ای دست به دست هم دادند و قطع‌نامه ۵۹۸ را به طرف‌های منازعه تحمیل کردند. همه این بازیگران به رغم اختلاف در دیدگاهها و تضاد در منافع که داشتند در یک مطلب هم‌رأی بودند و آن اینکه این جنگ هر چه سریع‌تر و بدون آنکه برنده یا بازنده‌ای داشته باشد، باید به پایان برسد.

پادداشتها

۱. در این زمینه رک به:

Theodore Coulombis and James Wolfe; International Relations, New Delhi: Prentice-Hall, 1981, pp 99-110

۲. کی. جی. هالستی؛ مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل؛ ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸، فصل اول.

۳. همان؛ فصل اول.

4. Christopher Joyner (ed), The Persian Gulf War, New York: Greenwood Press, 1990, p 111-113.

۵. برای کسب اطلاعات بیشتر رک به: روح‌الله رضمانی؛ چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ ترجمه علیرضا طیب؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.

۶. منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ اصول و مسائل؛ تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷، صص ۱۴۸-۱۵۶.

۷. محمود یزدان‌فام؛ عوامل و دلایل گسترش جنگ ایران و عراق، فصلنامه نگین ایران؛ شماره ۱، سال اول، تابستان ۱۳۸۱، صص ۳۵-۴۸.

۸. آنتونی کردزمن؛ ورود غرب به خلیج فارس ۱۹۸۵-۱۹۸۷؛ ترجمه پریسا کریمی‌نیا؛ فصلنامه نگین ایران، سال اول، شماره سوم، زمستان ۸۱، صص ۶۱-۸۴.

۹. همان؛ ص ۷۵.

۱۰. همان و نیز رک به:

Gary Mccuen; Iran Iraq War, Wisconsin: Mccuen Pub, 1989, pp 103-105.

11. Behrouz Souresrafil. The Iran-Iraq War, New York: Guinan lithographic co, 1989, pp 105-117

12. Farhang Rojaee(ed), Iranian Perspectives on The Iran-Iraq War, Gainesville, University press of Florida, 1997, p. 29-39.

13. Ibid, pp 35-39.

طی هشت سال جنگ تحمیلی، زامداران مسکو توانستند به رغم فراز و نشیبهای زیاد، مناسبات خود را با عراق و ایران حفظ کنند و از طریق فروش تسلیحات به هر دو کشور منافع اقتصادی عظیمی به دست آورند

اما پرسشی که مطرح می‌شود، آن است که چرا متغیرهای سیستمیک تا این حد در پایان جنگ نقش ایفا کردند؟ در پاسخ بدین پرسش می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

۱) این جنگ در مجاورت مهم‌ترین منطقه تأمین‌کننده نفت و انرژی دنیا صورت می‌گرفت. با توجه به نقش این منبع انرژی در حیات جوامع، به ویژه کشورهای صنعتی طبیعی بود که حساسیت و واکنش این کشورها در قبال هرگونه تهدیدی به تأمین انرژی از منطقه برانگیخته شود. بی‌دلیل نیست که آمریکا، شوروی، کشورهای اروپای غربی و نیز دولتهای عرب منطقه تا زمانی که دامنه تأثیرگذاری جنگ به دو کشور محدود بود، واکنش خاصی نشان ندادند، اما با به خطر افتادن امنیت انتقال نفت با تمام توان کوشیدند به جنگ پایان دهند.

۲) هراس از بنیادگرایی اسلامی، بدین معنا که پیروزی احتمالی ایران در جنگ صرفاً، به معنای پیروزی یک کشور نبود، بلکه به معنای پیروزی ایدئولوژی خاص و تقویت